

The Impact of Justice on the Survival of Governments in Iran and Rawls' Theory of Justice, the Importance of Justice in the Post-Constitutional Era in Iran

Abstract

The purpose of this study is to investigate the impact of justice as one of the components of social life and one of the eternal and eternal human ideals in the survival of governments. The views of Hakim Abolghasem Ferdowsi as one of the most important symbols of Iranian thought and John Rawls as one of the most important Western thinkers on justice are discussed. And John Rawls' book *The Theory of Justice* is reviewed. Also, the difference in method and position of Ferdowsi *Shahnameh* is considered as a poetic book and Rawls's book is considered as a scientific and philosophical book. Also, for the practical study of the issue, the importance of justice in Iran after the Constitutional Revolution is discussed and it is shown that justice has a decisive effect on the survival of governments and can play an important role in the political arena of society. It shows that decline is a political phenomenon that has economic, cultural, social and foreign contexts or a combination of all of them and can be prevented, mitigated or sometimes progressive and threaten the foundation of a country. In the meantime, justice or tyranny is one of the most important elements in the decline or stability of governments. This conclusion can be used in national macro-planning, promotion of distributive justice and other types of justice based on final applied analysis.

Keywords: Political Thought, Ferdowsi, *Shahnameh*, John Rawls, *Theory of Justice*, Decline, National History.

تأثیر دادگری در بقای دولت‌ها در ایران و نظریه عدالت راولز، اهمیت عدالت در دوران پس از مشروطه در ایران

علیرضا مجیدی^۱

احسان شاکری^۲

محمد یوسفی جویباری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۵/۱۰

چکیده

هدف پژوهش بررسی تأثیر دادگری به عنوان یکی از مولفه‌های حیات اجتماعی و یکی از آرمان‌های ازلی و لبدی بشری در بقای دولت‌ها می‌باشد. و به آرای حکیم ابوالقاسم فردوسی به عنوان یکی از مهم‌ترین نمادهای اندیشه ایرانی و نیز جان راولز به عنوان یکی از مهم‌ترین اندیشمندان غربی در باب عدالت، پرداخته می‌شود. در این مقاله از روش تحلیل متن بهره‌برده شده است و نسخه‌های معتبر شاهنامه و کتاب نظریه عدالت جان راولز بررسی شده است. همچنین تفاوت روشی و جایگاه شاهنامه فردوسی به عنوان کتابی شاعرانه و کتاب راولز به عنوان کتابی علمی و فلسفی در نظر گرفته شده است. همچنین برای بررسی کاربردی موضوع به اهمیت عدالت در ایران پس از انقلاب مشروطه پرداخته شده و نشان داده می‌شود که عدالت در بقای دولت‌ها تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد و می‌تواند به عنوان یک مولفه مهم در عرصه سیاسی جامعه نقش ایفا نماید. یافته‌ها نشان می‌دهد که زوال پدیده‌ای سیاسی است که دارای زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و خارجی و یا ترکیبی از همه آن‌هاست و می‌تواند قابل جلوگیری، تخفیف و یا گاه پیش‌رونده باشد و اساس یک کشور را تهدید کند. در این بین دادگری یا بیدادگری یکی از مهم‌ترین عناصر در زوال یا پایداری دولت‌هاست. از این نتیجه‌گیری می‌توان در برنامه‌ریزی‌های کلان‌کشوری، ارتقا عدالت توزیعی و انواع دیگر عدالت بر مبنای تحلیل کاربردی نهایی بهره‌برد.

کلید واژه‌ها: اندیشه سیاسی، فردوسی، شاهنامه، جان راولز، نظریه عدالت، زوال، تاریخ ملی.

^۱دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، تبریز، ایران alireza.majidi2632@gmail.com

^۲استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، تبریز، ایران Shakeri_eh@yahoo.com

فردوسی به مثابه نماد حکمت ایرانی

زوال و فروپاشی و مرگ دولت ها و تمدن ها در طول تاریخ همانند مرگ انسان ها معما و دردی جانکاه بوده است. بشر همواره در برابر این پرسش قرار گرفته است که چرا حکومت های باشکوه و تمدن های بزرگ فرو می پاشند و گاه از یک تمدن بزرگ فقط نشانه هایی اندک و ناچیز باقی می ماند.

در تاریخ طولانی مدت ایران نیز حکومت ها همانند سایر مناطق جهان با معضل فروپاشی روبرو بوده اند و دست کم دو امپراطوری بزرگ هخامنشی و ساسانی دچار زوال شده اند.

در شاهنامه فردوسی که خرد اساس حکمت اوست زوال نیز از منظری خردمندانه نگریسته شده است، به طوری که می توان با بررسی روشمند داستان های شاهنامه به عوامل زوال حکومت های ایرانی دست یافت و از آن ها دستگاه های منطقی و فلسفی ساخت.

نکته مهم در این بررسی این است که شاهنامه ابتکار و ابداع شخص فردوسی نبوده. فردوسی بهترین سراینده داستان هایی است که قرن ها در ایران بر زبان مردمان ایران جاری شده و سینه به سینه منتقل شده است. بنابراین بررسی شاهنامه فردوسی بررسی اندیشه و فرهنگ و تاریخ یک ملت بزرگ به نام ایران است.

نکته مهم دیگر این است که در شاهنامه فردوسی برخلاف بیشتر اسطوره ها و حماسه های جهان شخصیت های داستان ها انسان ها هستند و نه ایزدان. حتی ایزدان نیز در شاهنامه فردوسی شکل انسانی یافته اند. از این رو اعمال و رفتار آن ها را می توان به آسانی برای شناخت و تحلیل رفتار شاهان که انسان بوده اند و نه ایزد بررسی کرد و نیز برای انسان های عادی تجویز کرد.

شاهنامه فردوسی مهم ترین اثر حماسی جهان و یکی از مهم ترین کتاب های ادبیات فارسی است. در این کتاب تاریخ ملی ایران (اسطوره ها و افسانه ها و حماسه ها) و نیز بخش هایی از تاریخ حقیقی ایران منعکس شده است. در شاهنامه فردوسی در کنار شکوه و عظمت تمدن و فرهنگ ایران به زوال و فروپاشی نیز توجه شده است و هیچ نوع جانبداری ملی و قومی وجود ندارد. پایان شاهنامه نیز فروپاشی امپراطوری ساسانیان است. به عبارت دیگر شاهنامه با زوال حکمرانی ایرانیان به پایان می رسد.

در شاهنامه فردوسی زوال امری تقدیری و یا ناگهانی نیست. برای تمام حکومت های فروپاشیده در شاهنامه و تمام شاهان سرنگون شده شاهنامه می توان دلایلی منطقی و سیاسی که قابل پیشگیری بودند یافت. از این رو می توان گفت با مطالعه دقیق و روشمند شاهنامه فردوسی امکان شناسایی دلایل زوال حکومت های ایرانی وجود دارد. این امکان نه تنها در بخش تاریخی (ساسانی) شاهنامه بلکه در دوره های اسطوره ای آن نیز وجود دارد. بنابراین در ایران از ابتدای پیدایش فرهنگ و تمدن و خط و زبان و در نخستین نمونه های تجلی فکر جمعی مساله فروپاشی و زوال مورد توجه بوده است.

جان راولز انگلیسی، یکی از بزرگترین اندیشمندان فلسفه سیاسی در قرن بیستم است و در جهان علمی و فلسفی قرن بیستم جایگاه ویژه ای دارد. مهم ترین اثر او نظریه ای منسجم از عدالت است که آن را عدالت به مثابه انصاف نام نهاده است. کتاب نظریه ای درباره عدالت در سال ۱۹۷۱۲م. چاپ شده و از آن زمان مورد بحث و بررسی اهل نظر بوده است. این نظریه به آموزه های لیبرالی نزدیک است. روش کار راولز را می توان ادامه کار در سنت کانتی دانست.

نظریه عدالت رالز بین رشته ای است و در آن از نظریه های اخلاقی و سیاسی و فلسفی و اقتصادی و روانشناسی استفاده شده است. هدف رالز نقد نظریه فایده گرایی از عدالت و نیز نقد نظریه شهودی از عدالت است. راولز این دو نظریه را با دقت و با پردازش جزئیات نقد می کند. نظریه راولز جایگزین این دو نظریه می شود. (راولز؛ ۱۳۹۶)

در نظریه راولز عدالت فضیلت است. فضیلت معمولاً صبغه اخلاقی دارد اما در نظریه راولز عدالت مساله ای کاربردی نیز هست. یعنی آنچه که به عنوان وضعیت آغازین در نظریه راولز وجود دارد می تواند وضعیت سیاسی امروز هر جامعه ای را توصیف و تبیین کند. از این رو نظریه عدالت راولز به عنوان یک نظریه کاربردی برای بررسی مساله زوال انتخاب شده است. هدف این است که بدانیم دوری از عدالت تا چه حد در زوال یا پایداری دولت ها تاثیرگذار است؟ دلیل اهمیت نظریه عدالت راولز این است که در آن عدالت و آزادی همسان و برابر و در کنار هم معنی دارد. به عبارت دیگر نظریه راولز نظریه ای عدالت جو که فقط توزیع منابع را در نظر داشته باشد نیست. برای راولز عدالت و آزادی یک معنی را می دهد. آزادی در نظر راولز قربانی توزیع و بهره مندی همه انسان ها از مواهب نمی شود.

در این مقاله ضمن بهره گیری از مقالات جان راولز به طور ویژه از کتاب تئوری عدالت (A theory of justice) بهره گرفته ایم. این کتاب را یکی از مهم ترین یا در برخی تقسیم بندی ها مهم ترین کتاب فلسفه سیاسی قرن بیستم می دانند که موجب احیای فلسفه سیاسی در این قرن شد.

راولز به فلسفه اخلاق کانت گرایش دارد. از این رو مساله آزادی و اخلاق در نظریه او اهمیت دارد. راولز نظریات اندیشمندانی مانند جرمی بنتام، جان لاک و جان استوارت میل را به دقت عالمانه ای بررسی و محدودیت ها و نقص های آنان را نمایان می کند. (نصیری؛ ۱۳۸۲: ۴۴)

از دید راولز اصالت فایده نمی تواند مبنای کامل و تمام کننده ای برای مساله عدالت باشد. او آزادی و عدالت را در یک نظام منسجم عقلانی به هم پیوند می زند. بدون آزادی عدالت ممکن نیست. هیچ اصل عادلانه ای هم نمی تواند بهانه به محاق بردن آزادی باشد. نظریه راولز از این منظر به مساله زوال مرتبط می شود. در جامعه ای که عدالت و آزادی در کنار هم بدون ترجیح یکی بر دیگری همواره وجود داشته باشد زوال حکومت ها اتفاق نخواهد بود. به زبان دیگر دادگری در اندیشه راولز به بقای دولت ها منجر می شود. هر چند که بقا و زوال مساله اصلی راولز نیست اما با خوانش نظریه عدالت او می توان به طور مستقیم نتیجه گیری کرد که نظریه او و عدالت مورد نظر او می تواند به بقای دولت ها بینجامد.

نظریه راولز بر این مبنای تخیلی و مبتکرانه قرار دارد که او تصور می‌کند انسان‌ها در وضعیت آغازین بدون این که از وضعیت طبقاتی و جنسیت خود خبر داشته باشند درباره عدالت گفتگو می‌کنند و به یک نظریه مشترک می‌رسند. یعنی رالز به دنبال ترسیم وضعیتی است که در آن قدرت و ثروت به صورت متناسب بین افراد جامعه توزیع شود. یعنی اصولی برای عدالت وجود داشته باشد تا تضاد منافع فردی را حل و فصل کند. (موحد؛ ۱۳۸۲: ۲۵۵)

نظریه راولز بر مبنای قرارداد اجتماعی قرار دارد. اما دقیقاً منطبق بر روایت سنتی از قرارداد اجتماعی نیست. راولز نظریه قرارداد اجتماعی را برای حل مساله عدالت در سطح نظری مناسب می‌داند. به نظر او در جامعه هم تفاهم و همکاری وجود دارد و هم تعارض منافع. بنابراین انسان‌ها نمی‌توانند خارج از جامعه زندگی خوبی داشته باشند، اما در عین حال نمی‌توانند نسبت به تصاحب فرصت‌ها توسط دیگران بی‌تفاوت باشند. یعنی انسان همزمان زندگی اجتماعی و نوعی تضاد منافع با افرادی دارد که با آن‌ها زندگی اجتماعی دارد. از این منظر قرارداد اجتماعی راه حل مناسبی است برای رفع تعارض‌ها تا زندگی اجتماعی راحت‌تر و کم‌دغدغه‌تر باشد.

نظریه راولز از این بعد نیز به مساله زوال مرتبط می‌شود. هر چه جامعه‌ای در قرارداد اجتماعی موفق‌تر عمل کند عدالت را بهتر محقق می‌کند و هر چه در عدالت موفق‌تر باشد پایداری بیشتری خواهد داشت. به طور طبیعی هر چه جامعه‌ای در تحقق عدالت عقب‌بماند دچار زوال خواهد شد و به تدریج زوال بر او مستولی خواهد شد.

راولز در روند عقد قرارداد اجتماعی نیز نظراتی دارد که در نهایت بر مساله این تحقیق یعنی زوال می‌تواند موثر باشد. او بر بی‌طرفی و انصاف در گفتگوهای مربوط به قرارداد اجتماعی تأکید می‌کند. روشن است که هر چه بی‌طرفی و انصاف در گفتگو برای عقد قرارداد اجتماعی وجود داشته باشد این قرارداد محکم‌تر و موثرتر خواهد بود و عدالت را به طور بهتری محقق خواهد کرد. هر دو شرط یاد شده از مبنای عدالت به مثابه انصاف است که رکن نظریه راولز به شمار می‌رود. همچنین هر دو شرط در وضعیت آغازین مورد نظر راولز محقق می‌شود.

در نظریه راولز برخی واژگان دارای اهمیت کلیدی هستند و برای درک نظریه او مهم هستند. وضعیت آغازین (Original Position)، خیرهای اولیه (Primary Goods)، پرده نادانی (Veil of ignorance)، دیدگاه ناکجا (View of nowhere)، عدالت به مثابه انصاف (Justice of fairness)، برابری تاملی (Reflective equilibrium) از جمله این کلیدواژه‌ها هستند. (غرایان زندگی، ۱۳۸۱)

تمام این واژه‌ها را می‌توان در دستگانه منطقی برای سنجش میزان تاثیرگذاری دادگری در بقا و زوال دولت‌ها قرار داد. وضعیت آغازین زمانی است که انسان هنوز دارای منافع (اعم از منافع طبقاتی و جنسی و سیاسی) نشده است. از این رو از پرده نادانی (نسبت به وضعیت خود) به جهان می‌نگرد. در خیرهای اولیه هم مساله فضیلت نهفته است. اما برابری تاملی که فرایندی است برای چانه زنی برای رسیدن به نقطه تعادل می‌تواند بیشترین نمود را در مساله زوال داشته باشد. هر چه در این چانه زنی طرفین اقتناع شده‌تر باشند تعادل به دست آمده پایدارتر خواهد بود. یکی از مولفه‌های اساسی نظریه راولز آزادی است او برخلاف نظریه‌های غایت‌گرایانه آزادی را در برابر عدالت قرار نمی‌دهد. بنابراین با مفروض نهادن مساله آزادی به عنوان یکی از پایه‌های تعادل اجتماعی و تداوم سیاسی می‌توان نظریه عدالت به مثابه را تضمین تداوم و ممانعت از زوال در رژیم‌های سیاسی تلقی کرد. رد نظریه شهودگرایی و منفعت

طلبی که بر حداکثر کردن خیر بدون توجه به عادلانه یا ناعادلانه بودن آن متکی است خود مبنایی برای ساختن جامعه عادلانه است که قطعاً حکومت آن بیش از جامعه ناعادلان تداوم خواهد داشت.

نگرش این تحقیق بر این اساس استوار است که برخلاف انتقاد جامعه‌گرایان از راولز که نظریه او را اتمیستی و فردی می‌دانند عدالت به مثابه انصاف به دلیل این که تک تک افراد را نسبت به عدالت دارای حس همذات‌پنداری قوی می‌کند (به این دلیل که خودشان در ساختن و انتخاب آن نقش داشته‌اند) می‌تواند جامعه‌گرایانه‌تر از هر نظریه‌ای باشد.

ادبیات و پیشینه پژوهش

درباره شاهنامه فردوسی صدها کتاب و مقاله در ایران نوشته شده است اما آثار کمی به طور مستقیم مسایل سیاسی مربوط به این اثر و به طور ویژه مساله عدالت را بررسی کرده‌اند. کتاب "بوطیقا و سیاست در شاهنامه" نوشته محمود امیدسالار، مقاله "بررسی تطبیقی عدالت ایرانیان در شاهنامه فردوسی و منابع عربی" نوشته وحید سبزیان پور و پیمان صالحی، مقاله "چگونگی انعکاس «دادگری و آزمندی» پادشاهان در شاهنامه و تحلیل سبکی آنها" نوشته محمد طاهری و علی اسمند، از جمله تحقیقات در حوزه عدالت در شاهنامه هستند.

درباره فلسفه راولز نیز تاکنون مقالات و کتاب‌های زیادی نوشته شده است. چندین ترجمه از کتاب نظریه‌ای درباره عدالت وجود دارد و نیز مقالاتی مانند "نظریه عدالت به مثابه انصاف جان رالز: نظریه‌ای جهان‌شمول یا لیبرالی" نوشته غریبان زندی، داود، مقاله "جان رالز و عدالت بین‌المللی" نوشته مسعود اخوان کاظمی و سارا ویسی، مقاله "نظریه عدالت سیاسی جان رالز: راه حلی برای معمای دو وجهی آزادی و برابری" نوشته محمد علی توانا، مقاله "رویکردی انتقادی به حقوق بشر بین‌الملل در پرتو نظریه عدالت جهانی جان رالز، نوشته مجید نبکویی، مقاله "نسبت نظریه عدالت جان رالز با فلسفه اخلاق کانت و فلسفه حق هگل" نوشته عسگر دیرباز و هژیر مهری، مقاله "تحلیل عدالت جغرافیایی در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد بر اساس نظریه جان رالز" نوشته داود قربانی و دیگران، مقاله "بازنمایی انگاره‌های فلسفه اخلاق کانتی در اندیشه سیاسی جان رالز" نوشته سید حسین اطهری و نعیمه اسدی پور. تاکنون هیچ مقاله یا کتابی درباره مقایسه نظریه داد فردوسی در شاهنامه و دیگر نظریه‌های فلسفی نوشته نشده است.

سوال و فرضیه تحقیق

سوال اصلی: تاثیر دادگری (یا بیداد) در بقا یا زوال دولت‌ها در اندیشه ایرانی (فردوسی) و نظریه عدالت جان راولز چیست؟

فرضیه: دادگری (یا بیداد) در شاهنامه فردوسی و نظریه عدالت جان راولز به طور مستقیم باعث بقا یا زوال دولت ها می شود.

در این مقاله بیداد (یا داد) گری متغیر مستقل، تداوم یا گسست فره ایزدی (در اندیشه ایرانی) و تداوم یا از هم پاشیدن قرارداد اجتماعی (در نظریه راولز) متغیر میانی و بقا یا زوال حکمرانی متغیر وابسته است.

زوال در اندیشه ایرانی

تحقیق درباره مساله زوال حکمرانی در اندیشه ابوالقاسم فردوسی به دلیل بهره برداری او از تاریخ ملی ایران (اسطوره ها و افسانه و داستان های پهلوانی) یک تحقیق کاملاً متناسب با فضا و شرایط ایران و متناسب با فرهنگ و تمدن و روحیات ملی ایرانیان است. از این رو بررسی مفهوم زوال در شاهنامه بررسی زوال در ایران است. هر ملتی برای پاسداری از تمدن و فرهنگ خود نیاز به تداوم و پیوستگی قدرت سیاسی (ثبات) دارد. بنابراین دانستن دلایل و اسباب زوال قدرت ها برای هر ملتی جزو نیازهای ضروری فکری است.

زوال تمدنی و زوال حکومتی

در این تحقیق زوال حکمرانی در ارتباط با زوال تمدنی مورد بررسی قرار می گیرد. به عبارت دیگر زوال حکمرانی مقدمه زوال تمدنی قلمداد می شود. زوال حکومت ها و زوال تمدن ها دارای تفاوت عمیق مفهومی و مصداقی و تاریخی هستند. حکومت ها معمولاً از نظر زمانی محدود هستند اما تمدن ها دوره های تاریخی طولانی تری را در بر می گیرند. طولانی ترین سلسله های پادشاهی در ایران عمری پانصد ساله دارند. اما تمدن ایرانی عمری به درازی تاریخ بشر دارد. به همین سبب می توان از تمدن اروپایی و صدها دولت در این قاره نام برد که در طول تاریخ به وجود آمده و سپس از بین رفته اند. تمدن و حکومت هر چند در برخی موارد منطبق بر هم هستند اما در بیشتر موارد شکاف بین این دو بیشتر است.

یک گستره تمدنی ممکن است چندین حکومت را در بر داشته باشد اما به ندرت در درون یک حوزه سیاسی حکومتی تمدن های متفاوت وجود دارد. حوزه تمدنی و حوزه سیاسی حکومتی در زمان آشوب ها و جنگ ها بر هم منطبق می شوند اما در زمان صلح این دو حوزه از هم قابل تفکیک است. وقتی که جنگی بین دو کشور (حتی اگر هر دو متعلق به یک حوزه تمدنی باشند) و حتی در زمان جنگ داخلی تمدن و حکومت ها با هم سقوط می کنند اما در زمان صلح می توان دو حوزه را از هم تفکیک کرد. ممکن است عده ای در زمان صلح مخالف حکومت و مدافع تمدن باشند و یا بر عکس اما در زمان جنگ این مرز از بین می رود و حکومت و تمدن یا با هم از بین می روند و یا با هم نجات پیدا می کنند.

فردوسی در سال ۳۲۹ هجری قمری در خراسان زاده شد. ولادت و زندگی او مقارن با حکومت های سامانی و غزنوی است. (کزازی؛ ۱۳۹۱: ۱۱) بنابراین برای درک اندیشه سیاسی فردوسی و تجلی آن در شاهنامه باید به تحولات این دوره توجه کافی کرد. (زرین کوب؛ ۱۳۶۱: ۴۸) علاوه بر این اندیشه سیاسی فردوسی متأثر از منابع فردوسی در نگارش شاهنامه است که به دوره ساسانیان برمی گردد. (آیدنلو؛ ۱۳۹۶: ۱۹) یعنی در اندیشه فردوسی می توان ردپای اندیشه پیش از اسلام را به دقت مشاهده کرد. مهم ترین رویداد سیاسی در عصر فردوسی حمله و تفوق اعراب بر امور ایران است که بی تردید حکیم طوس نیز از آن متأثر است. بر این اساس اندیشه سیاسی فردوسی را باید در میان این مولفه ها بررسی و تحلیل کرد. این تحلیل زمانی کامل می شود که فردوسی از نظر طبقاتی را نیز تحلیل کنیم. (کزازی؛ ۱۳۹۱: ۲۵)

در شاهنامه داستان بسیاری از شاهان گفته می شود که بر تخت می نشینند و سپس دچار مرگ یا تباهی می شوند. (فردوسی؛ ۱۳۹۵)

در ابتدا شاهان اسطوره ای ایران کیومرث، هوشنگ، تهورت و جمشید حکم می رانند. این دوره برابر با دوره هزار ساله اول زیست انسان در جهان است. (مسکوب؛ ۱۳۹۳: ۱۲۷) در این دوره شاهان نیک و جامعه پر از عدل و داد است. تنها مساله مهم که قدرت سیاسی این شاهان را تهدید می کند دیوها و اهریمن است. داستان کیومرث که اولین شاه و اولین انسان است مهم ترین نمونه آن است. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۲۱)

در داستان جمشید برای نخستین بار عاملی غیر از دیوها سربرمی آورد و باعث فروپاشی حکومت می شود. این عامل خوی خودخواهانه جمشید است. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۴۳)

جمشید که شاهی شکوهمند است پس از هفتصد سال شاهی و در حالی که در دوران او مرگ و بیماری هم نبود گرفتار منی می شود و جان خود و بقای حکومتش را به بهای هزار سال تباهی در ایران بر سر آن می گذارد.

سپس ضحاک به عنوان یکی از تجلی های اهریمن بر ایران مسلط می شود. دوره او سراسر ظلم و تباهی است. (سعیدی سیرجانی؛ ۱۳۹۱: ۱۴) در این دوره که برابر با دوره هزار ساله سیاهی در اندیشه زردشتی و (زورانی) است جامعه در حال تباهی است. (مسکوب؛ ۱۳۹۳: ۹۹) با آمدن فریدون دوباره دادگری و خرد به عرصه سیاسی بازمی گردد. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۱۲۱)

جهان نو ز داد و سر ماه نونماد این شکوفایی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جشن مهرگان است که پس از سرنگونی ضحاک برگزار می شود. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۱۳۵)

در دوره فریدون مهم ترین مساله بر سر تقسیم قدرت روی می دهد. فریدون جهان را بین سه پسر خود تقسیم می کند. دو پسر (سلم و تور) که از ایران (مرکز عالم) بی نصیب مانده اند ایرج را که شاه ایران است می کشند. این کشتار مبنای جنگ های طولانی بین ایران و توران می شود که بخش اعظمی از شاهنامه را به خود اختصاص می دهد. مجموع این اتفاقات مبنای سیاسی اعمال شاهان و پهلوانان شاهنامه را نشان می دهد. (دوست خواه؛ ۱۳۸۴: ۱۴۶)

در دوره فریدون و ایرج مساله سیاسی زمان نه با دیوها و اهریمن مثل دوره قبل که با انسان های همخون و خانواده پدیدار می شود. منوچهر به عنوان نوه ایرج بر تخت می نشیند و کینه پدربزرگ را می ستاند و این فتنه نیز دفع می شود. دوران منوچهر دوران داد و خرد است. در این دوره نخستین بار پهلوان ها ظهور می کنند. رابطه شاه و دشمن او دیوان در این دوره به رابطه شاه-پهلوان و دیوها تبدیل می شود.

در دوره نوذر که فرزند منوچهر است بی خردی شاه و در نتیجه ظلم و ستم او برای نخستین بار مشاهده می شود. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۱۹۸)

در این بزنگاه پهلوان به عنوان نقش تعدیل کننده برای اولین بار شاهنامه وارد میدان می شود. مردم که از بیداد نوذر به تنگ آمده اند از سام، جهان پهلوان، می خواهند که خود شاه بشود. اما سام به دقت جایگاه پهلوانی را می شناسد و رابطه شاه-پهلوان را هم درک می کند. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۲۲۳) سام خویشکاری پهلوان را به درستی می شناسد. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۳۴۰)

نقش سیاسی پهلوان علاوه بر حفاظت از تاج و تاخت و مبارزه با دشمنان راست کردن مسیر شاه است در صورتی که منحرف شده باشد. این خویشکاری را سام به نهایت ظرافت انجام می دهد. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۳۶۷)

از نظر سیاسی و از نقطه نظر ویژه فروپاشی حکومت رفتار نوذر به عنوان شاه اهمیت فراوانی دارد. او پند پهلوان خود را می پذیرد. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۳۸۰)

این دوگانه شاه-پهلوان در سراسر شاهنامه وجود دارد و نوع رفتار شاه یا پهلوان چگونگی فرایند سیاسی جامعه را نشان می دهد. زمانی که شاه فردی خردمند چون نوذر است و پهلوان چون سام خردمند و شجاع، حیات سیاسی حکومت تداوم می یابد و جامعه به رشد خود ادامه می دهد. اما هر گاه یکی از دو طرف این رابطه دچار بی خردی می شود و یا خویشکاری خود را محقق نمی کند حیات سیاسی حکومت و در نتیجه جامعه دچار گسست می شود و با فروپاشی حکومت جامعه هزینه های بسیاری متحمل می شود. (سعیدی سیرجانی؛ ۱۳۹۱: ۱۱۵)

با هر بار عوض شدن مسیر حکومت (مانند نمونه نوذر) جهان نو می شود. چون تغییر رفتار شاه و توجه او به دادگری کار اهورایی تلقی می شود. به زبان سیاسی امروز هر تغییر رفتاری از جانب شاه به مثابه نوعی سیاستگذاری جدید یا حتی انتخابات است. زمانی که شاه خود را تغییر می دهد به مردم و خدا نزدیک می شود و بلافاصله آثار آن از جمله پیشرفت های مادی در جامعه دیده می شود.

مساله مهم دیگر در زمان نوذر حمله توران به ایران است. این حمله خارجی ریشه داخلی ایرانی دارد. نکته بسیار مهم این بخش از شاهنامه از نقطه نظر فروپاشی حکومت این است که حتی با برطرف عامل بی خردی شاه و گرایش او به داد و خرد باز هم آثار شوم آن از به طور کامل از بین نمی رود.

با مقایسه داستان ضحاک با داستان نوذر نتیجه سیاسی مهم این است که ضحاک با وجود دیو بودن و پلیدی محض چون یک عامل خارجی (عرب) قلمداد می شد آثار ماندگار در جامعه به جا نگذاشت. خودش به بند کشیده شد و آثار حکومت او که همه با طلسم و جادو بود با غسل فریدون از میان رفت. فریدون طلسم ضحاک را به زیر کشید

(فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۴۱۰) سپس به کندرو (پیشکار ضحاک) دستور داد که تخت شاهی را بشوید. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۴۱۲) حتی شهرناز و ارنواز (خواهران جمشید) که اسیر او شده بودند با غسل و شستشو از بند رها شدند. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۴۲۰) خود ضحاک هم به بند کشیده می‌شود و از نظر سیاسی کار تمام می‌شود. اما وقتی شاه یک ایرانی دارای فره ایزدی است بی‌خردی او تداوم دارد. (آیدنلو؛ ۱۳۹۶: ۱۸۴)

دو اثر عمده بی‌خردی نوذر حمله توران به ایران و گسسته شدن فره ایزدی از فرزندان او توس و گسسته است. بنابراین بی‌خردی در فرهنگ شاهنامه آثار ماندگار دارد. حتی اگر مدت کمی پدیدار شده باشد.

حمله توران به ایران و جنگ دو کشور قرن‌ها طول می‌کشد و در نهایت با جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب و کشتن او به پایان می‌رسد. اولین قربانی این جنگ خود نوذر است که در میدان جنگ به دست افراسیاب کشته می‌شود. اما دو پسر نوذر که فره ایزدی ندارند تا پایان عمرشان به عنوان دو شاهزاده که شاه نشده‌اند و به مقام پهلوانی و سپهبدی قناعت کرده‌اند در داستان‌های شاهنامه باقی می‌مانند و همواره تهدید حکومت و نظام سیاسی هستند. در دو جا این عقده سر باز می‌کند.

نخست چگونگی ساز و کار انتخاب کیخسرو به جانشینی کیکاوس است. در اینجا همه از کیخسرو (فرزند سیاوش و شاه آرمانی ایران) حمایت می‌کنند اما توس مخالف است. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۶۱۵) همه مخالف مخالفت توس هستند. حتی او را به جنگ تهدید می‌کنند. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۶۲۰)

در گفتگوهایی که بر سر این موضوع پیش می‌رود سرشت و خوی بی‌خرد توس به خوبی نمایان می‌شود. (سرامی؛ ۱۳۹۰: ۲۹) این مخالفت (عقده) با تدبیر بزرگان حل می‌شود و در نهایت کیخسرو شاه می‌شود و توس هم در مقام سپهبد باقی می‌ماند. اما این عقده در داستان فرود به یک فاجعه ختم می‌شود.

براعت استهلال (نیک آغازی) داستان فرود یکی از درس‌های مهم سیاسی در شاهنامه است. فردوسی تأکید می‌کند که سپاه را نباید به دشمن سپرد. طبیعی است که هیچ شاهی سپاه خود را به دشمن نمی‌سپارد. منظور دشمن داخلی است. توس نمونه دشمنی خودی در شاهنامه است. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۷۱۰)

دلیل اصلی این دشمنی بازماندن توس از شاهی است. شاهزاده ناکام با این که در راس سپاه ایران است اما به مثابه یک دشمن رفتار می‌کند. دلیل آن نیز بازماندن از بزرگی است که از نظر فردوسی کاری عجیب است. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۷۱۱) حتی اگر تقدیر و قسمت نیز باعث بازماندن کسی از قدرت شده باشد باز او شایسته مقام بزرگ نیست. (فردوسی؛ همان) این فرد عقده در دل دارد و نمی‌تواند امین شاه باشد. (همان)

داستان فرود تراژدی بی‌خردی است که روی می‌دهد و بی‌خردی نوذر سال‌ها بعد در قامت بی‌خردی فرزند او به یک فاجعه دامن می‌زند. سپاه ایران در برابر فرود و سپاهش می‌ایستند و در نهایت فرود (فرزند سیاوش) را می‌کشند. از این پس توس به فرمان کیخسرو زندانی می‌شود. اما او یک فرد خودی و از بزرگان است. یک خودی مزاحم است و شاه نیز او را به مدت طولانی در زندان نگه نمی‌دارد. توس آزاد می‌شود اما نمونه تداوم بی‌خردی است که همواره باقی می‌ماند. (کیا؛ ۱۳۹۰: ۳۵)

دوران پادشاهی کیکاوس نمونه قابل مطالعه و روشنی است مساله فروپاشی و زوال حکمرانی است. در این دوره طولانی و پرفراز و نشیب صدها بار بی‌خردی شاه و هوسرانی او حکومت را در مرز فروپاشی قرار می‌دهد اما با تلاش های پهلوانان به ویژه رستم کارها بسامان می‌شود و زوال به تعویق می‌افتد. (دومزیل؛ ۱۳۸۴: ۱۹) در دسته بندی عوامل زوال در دوران کیکاوس می‌توان به موارد زیر رسید:

- ۱- آرزوها و هوس های شاهانه کیکاوس به جای اداره امور بر اساس خرد و نهادها و تجربه های شاهان پیشین؛
- ۲- دخالت مسایل شخصی و عاطفی با مسایل سیاسی و عمومی؛
- ۳- عناد و لجابت بر سر عقیده؛
- ۴- دستورات ناگهانی و خلق الساعه به جای مشورت و تدبیر.

این چهار عامل در داستان های متعدد چون جنگ مازندران، جنگ هاماوران، داستان رستم و سهراب، داستان سیاوش به شکل های مختلف بروز می‌یابد.

در داستان جنگ مازندران ترکیب عامل هوسرانی (به تحریک یک رامشگر) و عناد و لجابت (نپذیرفتن پند زال) با هم ایران را تا مرز فروپاشی می‌برند. شاه در چنگ دیو سپید اسیر و کور می‌شود و در حال مرگ با شکنجه است که رستم هفتخوان را پشت سر می‌گذارد و او را نجات می‌دهد. بنابراین در کنار چهار عامل بی‌خردی شاه عامل پهلوان به عنوان عنصر نجات بخش وجود دارد.

در داستان جنگ هاماوران عامل هوسرانی (عشق به سودابه) و دخالت مسایل شخصی و عاطفی، عناد بر رفتن به هاماوران وجود دارد و این بار نیز پهلوان نجات بخش است.

در داستان رستم و سهراب تمام عناصر بی‌خردی کائوس دیده می‌شود و در نهایت سهراب کشته می‌شود. داستان رستم و سهراب که مشهور است و از آن صدها طومار نقلی نوشته و میلیون ها در سراسر ایران اجرا شده است از دید سیاسی و مساله فروپاشی نیز یک داستان مهم است. (مرتضوی؛ ۱۳۹۱: ۳۶)

داستان از ابتدا بر مبنای تنش شاه و پهلوان آغاز می‌شود. شاه دستور می‌دهد رستم به سرعت به پایتخت بیاید و به جنگ سهراب برود. اما رستم در آمدن تعلل می‌کند.

واکاوای دقیق این داستان چند نکته مهم را نمایان می‌سازد: نخست این که تصمیم به دعوت رستم به پایتخت برای رفتن به جنگ با سهراب تصمیم جمعی بزرگان بوده است. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۳۱۵) بنابراین رستم نه فقط بر اساس خواسته شاه (که اگر می‌بود هم مشروع بود) بلکه بر اساس تصمیم سران کشور به پایتخت فراخوانده می‌شود. شاه نامه ای به رستم می‌نویسد و او را با نهایت احترام دعوت می‌کند و تاکید می‌کند که درباره این موضوع با هیچ کس سخن نگو و به تندی بیا. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۳۱۸) اما رستم دستور شاه را اجرا نمی‌کند. (همان) این تعلل سه روز طول می‌کشد. روز چهارم گیو که پیام شاه را آورده نگران می‌شود و به رستم تذکر می‌دهد. این هشدار بر پایه شناختی است که از کائوس وجود دارد. تا اینجا مساله فروپاشی و زوال متوجه رستم است که وظیفه پهلوانی خود را

انجام نمی‌دهد و به باده‌گساری مشغول است. اما نکته‌ای هم در میان است که توجه به آن خالی از لطف نیست. رستم باید به جنگ برود و او می‌داند که کار بزرگی در پیش ندارد. (هنوز رستم نمی‌داند که آن پهلوان مهاجم فرزند اوست) بنابراین بر اساس اصل سپردن جنگ به نظامی‌ها می‌خواهد که کار را خود پیش ببرد.

بالاخره رستم به بارگاه کیکاوس می‌رسد. رستم متهم و کاهل با رفتار کاوس در جای حق می‌نشیند. یعنی به دلیل رفتار کاوس بی‌خردی متوجه او می‌شود. در اینجا نقش بی‌بدیل و یگانه شاه در زول به درستی روشن می‌شود. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۳۲۱) رستم را به گفته فردوسی با بی‌شرمانه‌ترین الفاظ مورد خطاب قرار می‌دهد. (همان) در اینجا پازل زوال کامل می‌شود و کیکاوس به سپهدار بی‌خرد خود (توس) فرمان می‌دهد که هر دو پهلوان را مجازات کند. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۳۳۳)

برای پازل زوال و بیخردی یک پهلوان بی‌خرد هم لازم است. توس سرشار از عقده است و می‌خواهد آن را بگشاید. در این داستان دو عامل مانع از کشتن رستم و در نتیجه پیروزی سهراب بر ایران و تکمیل شدن پازل فروپاشی می‌شود. نخست شجاعت رستم و دلیری او. رستم بدون ترس و واژه در برابر فرمان نادرست پادشاه ایستادگی می‌کند. (همان) این نوع پرخاش که در شاهنامه هم کم نظیر است کیکاوس را متوجه اشتباه خود می‌کند. در پرخاش رستم نکته سیاسی بسیار مهمی هم وجود دارد. با لحنی که از آن تحقیر می‌بارد به کیکاوس می‌گوید: تو سهراب را زنده بر دار کن / پرآشوب و بدخواه را خوار کن (همان)

به عبارت دیگر رستم به شاه می‌گوید که برای زنده نگه داشتن تخت و تاج و قدرت خود باید دشمن خارجی را از میان برداری نه اینکه پهلوان را به کشتن بدهی. رستم مقام تاج‌بخشی و قدرت پهلوانانه خود را می‌شناسد. نیروی تن او و قدرت جنگاوری اش چنان است که می‌تواند در برابر هر کسی ایستادگی بکند. (حکیمی و حسن تبار؛ ۱۳۷۶: ۴۶) اما این قدرت خدایی هم هست. رستم قدرت خود را از خداوند گرفته است.

در مساله زوال رستم عصبانی و پرخاشگر که همواره حافظ ایران و ایرانیان بوده است به بی‌تفاوتی روی می‌آورد و مثل یک غریبه درباره کشور حرف می‌زند. این برآیند مستقیم بی‌خردی و فرمان نادرست شاه است. به عبارت دیگر با مطالعه شاهنامه این اصل بنیادین به دست می‌آید که شاه نابخرد می‌تواند پهلوان خردمند را هم نسبت به امور جاری کشور بی‌تفاوت کند و یا حتی او را از سر خشم به جان ملت خود بیندازد.

در این داستان در سخنان پهلوانان به رستم جمله مهمی وجود دارد که دقیقاً منطبق بر مساله زوال است. پهلوانان به رستم تذکر می‌دهند که اگر شاه کار اشتباهی کرده و پهلوان از او آزرده شده باشد باز دلیلی برای تباه کردن ایرانیان نیست. (خالقی مطلق؛ ۱۳۹۰: ۸۳)

به عبارت دیگر خویشتکاری پهلوان حتی اگر شاه نابخرد باشد و پرخاشگری پیشه کند حمایت از ملت و مردم است و اگر این وظیفه را انجام ندهد نمی‌تواند خود را پهلوان بنامد. رستم از شاه رنجیده است و نمی‌خواهد بازگردد. اما بازگشت او وظیفه ملی است و اگر به سیستان برود همه کشور دچار زوال می‌شود. (مختاری؛ ۱۳۷۹: ۱۱۱) چون احتمال می‌دهند که رستم از سهراب که پهلوان مہیبی است ترسیده است.

روی دیگر زوال در شاهنامه از دوره لهراسب تا پایان داستان رستم و اسفندیار نمایان می‌شود. در این دوره موارد سیاسی به شکل زیر قابل دسته بندی است:

- ۱- عروج کیخسرو در اوج قدرت و محبوبیت؛
- ۲- سپردن تاج و تخت به لهراسب؛
- ۳- ادعای قدرت و هوای جانشینی از طرف گشتاسب؛
- ۴- ادامه مساله جانشینی در اسفندیار؛
- ۵- اوج تنش سیاسی بین خاندان گشتاسب با خاندان زال.

در دوره کیخسرو انتخاب لهراسب به جانشینی که شاهی بی شوکت است در نهایت به افت شوکت و قدرت شاه در چشم پهلوانان و بزرگان می‌انجامد و سپس به دوگانگی میان ایرانیان منتهی می‌شود و در نهایت به بحران بزرگ بین خانواده های زال و گشتاسب (پهلوان و شاه) در قالب تراژدی رستم و اسفندیار می‌انجامد. اسفندیار شاهزاده پهلوان خانواده لهراسب به دست رستم کشته می‌شود و رستم نیز از شومی کشتن شاهزاده در امان نمی‌ماند و کشته می‌شود. این چرخه شوم خشونت را می‌توان به تصمیم سیاسی کیخسرو در تعیین جانشینش نسبت داد. (سعیدی سیرجانی؛ ۱۳۹۰: ۵۶) این معضل ادامه پیدا می‌کند.

لهراسب از آغاز پادشاهی خود با مشکل قدرت طلبی گشتاسب (فرزندش) روبرو می‌شود. گشتاسب در ادعای خود جدی است و به دلیل خودداری لهراسب از دادن تاج و تخت به او به سوی روم می‌رود و سال‌ها در دیار غربت سر می‌کند. آنجا ازدواج می‌کند و سپس به ایران برمی‌گردد و در نهایت قدرت را از پدر می‌گیرد و شاه می‌شود. لهراسب به معبد می‌رود و تمام عمرش را تا زمان کشته شدن به دست تورانیان به عبادت می‌پردازد. به عبارت دیگر پایه های قدرت در ایران سست می‌شود.

مساله جانشینی و خواستن تخت و تاج در دوره پادشاهی گشتاسب هم ادامه دارد. این بار اسفندیار از پدرش می‌خواهد که تاج و تخت را به او بدهد. گشتاسب بارها به بهانه های مختلف شرایط مختلف برای اسفندیار می‌گذارد تا او را از فکر پادشاهی دور کند. اسفندیار بارها به جنگ می‌رود و پس از پشت سر گذاشتن هفتخوان خواهران خود را از دست تورانیان رها می‌کند. اما گشتاسب همچنان بر پادشاه ماندن خود اصرار می‌کند. در نهایت اسفندیار را با وجود این که می‌داند به دست رستم کشته خواهد شد به سیستان و به جنگ رستم می‌فرستد. اسفندیار کشته می‌شود و رستم نیز از شومی کشتن او گرفتار فریب شغاد می‌شود و در چاه می‌میرد.

اوج زوال

داستان رستم و اسفندیار که یکی از معروف ترین داستان های شاهنامه است یک داستان سیاسی به حساب می‌آید. برخلاف نظر برخی از صاحب نظران که داستان رستم و اسفندیار را داستانی مذهبی می‌دانند (اسلامی ندوشن؛ ۱۳۷۱: ۴۶) اما واقعیت این است که این داستان ریشه های سیاسی روشنی دارد.

اولین مبنای سیاسی این داستان همان مساله جانشینی است. اسفندیار از اینکه تاج و تخت به او داده نشده عصبانی است. در ابتدای داستان رستم و اسفندیار این شاهزاده جوان تمام اتفاقات گذشته را درباره جانشینی خود در گفتگو با مادرش مرور می‌کند (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۶۱۱) اسفندیار برخلاف سنت ایرانی حتی می‌خواهد بر علیه پدر بشورد و او را از تخت پایین بکشد.

بنابراین دعوای سیاسی در ایران از دیوها شروع می‌شود و به توران می‌رسد و در نهایت به درون خانواده شاه منتهی می‌شود. این پیچیده‌ترین نوع دعوای سیاسی است. که برخلاف نوع قبلی درگیری‌های سیاسی آسیب جدی تری به ایران و حکومت ایران می‌رسد.

در داستان رستم و اسفندیار پایه دوم سیاسی ماجرا تلاش گشتاسب برای دور کردن اسفندیار از پایتخت است. او پیش از هر کاری می‌خواهد درباره آینده اسفندیار از طریق پیشگویان و به ویژه جاماسب که از طریق زردشت علم پیشگویی دارد مطمئن شود. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۶۱۸)

زوال در دوره تاریخی شاهنامه

در دوره تاریخی شاهنامه مساله زوال سویه دیگری پیدا می‌کند. در این دوره که در تاریخ هم مشابهت‌هایی از آن‌ها یافته می‌شود مساله زوال در اشخاص تاریخی و واقعی تقریباً به آن صورتی که بوده توصیف شده است.

در شاهنامه به عنوان مهم‌ترین کتاب حماسی ایران نهادهای سیاسی در قالب اسطوره و تاریخ نقش تعیین‌کننده‌ای در چگونگی سامان سیاسی دارد. با وجود این که شاهنامه را به غلط کتاب شاهان دانسته‌اند و سیستم حکومتی ایران را نظامی استبدادی و فردی تلقی کرده‌اند اما با دقت در داستان‌های شاهنامه معلوم می‌شود که نهادها نقش مهمی در امور سیاسی دارند. به عبارت دیگر هر امری چه زوال و فروپاشی و چه رشد و توسعه و تحولات مثبت به نهادها مرتبط می‌شود. یعنی برخلاف نظر عمومی و پذیرفته شده حکومت فردی درباره نظام سیاسی ایران آنچه از مطالعه دقیق شاهنامه و سایر متون مربوط به اندیشه و فرهنگ و تمدن ایرانی به دست می‌آید این است که هر نهادها و ضعف و قدرت آن‌ها به دوام یا زوال حکومت‌ها منتج می‌شود.

مهم‌ترین نهاد سیاسی در ایران نهاد پادشاهی است. شاه در اندیشه سیاسی ایران نماد وحدت ملی و نماینده فرهنگ و تمدن و رابط انسان‌ها با دنیای مینوی است. اساس نهاد شاهی فره ایزدی است. اما هنر و نژاد و گوهر نیز به عنوان پایه‌های اساسی این نهاد عمل می‌کنند. (ادیب برومند؛ ۱۳۸۰: ۴۹)

داد در شاهنامه

دادگری در شاهنامه که مهم‌ترین مانع زوال است صرفاً عدالت توزیعی نیست. این نوع عدالت بخش کوچکی از مساله داد است. (حکیمی و حسن تبار؛ ۱۳۷۶: ۱۸۹) داد گستره وسیعی است که عدالت توزیعی، صلح، دینداری، آموزش، آزادی و همه بخش‌های دیگر یک زندگی را در برمی‌گیرد. بنابراین شاه دادگر یک شاه صلح‌جو و آزادی‌بخش و به زبان امروز توسعه‌گراست. خرد نیز با دادگری پیوند وثیقی دارد. شاه خردمند حتماً دادگر هم هست و برعکس. حتی می‌توان داد را با تمام مشتقاتش زیر مجموعه خرد قرار داد. بنابراین نهاد شاهی با تمام جوانب خود

نقش بسیار مهمی در رشد یا ویرانی (دوام یا زوال) ایران دارد. خسرو پرویز شاه معروف و شناخته شده ایرانی که به مدت ۳۷ سال بر ایران حکومت می کرد نمونه بسیار خوبی از نقش نهاد شاهی در زوال یا دوام است.

حکومت خسرو پرویز به تدریج رو به زوال می رود. تا جایی که برخی از مورخین پیروزی عرب ها بر ایران و فروپاشی سلسله ساسانی را از نتایج عملکرد خسرو پرویز می دانند. از زمان کشته شدن او در سال ۶۲۸ میلادی تا زمان فروپاشی سلسله ساسانی در سال ۶۵۱ میلادی زمان زیادی سپری نمی شود. یکی از دلایل مهم این زوال این است که خسرو پرویز پس از خونریزی پدرش هرمزد و شورش زندانیان بر علیه او و کور کردنش به قدرت می رسد. یعنی در زمانه فروپاشی و بحران. این بحران با حمله بهرام چوبینه ادامه می یابد. بنابراین شروع سلطنت خسرو پرویز با رویارویی او با بهرام است. (همان)

سخنان بهرام چوبینه در شاهنامه به روشنی نمونه بسیار کاملی از رویارویی در زمانه زوال است. مدعی تاج و تخت می خواهد کینه هرمزد را از پسرش خسرو پرویز بگیرد. حتی او قصد دارد به طور کامل سلسله ساسانی را در هم بشکند و از میان بردارد.

در دوره خسرو پرویز یک مساله مهم روی می دهد اتحاد با خارجی ها. مساله متحد خارجی همواره در مساله زوال مهم است. هر گاه ایرانیان متحد خوبی یافته اند پیروز شده اند و حکومت دوام یافته و هرگاه متحد خارجی یافته نشده و یا متحد بدی بوده باعث شکست شده است.

رفتار بهرام در زمان غیبت خسرو پرویز نمونه عینی و کاملی از دوران زوال یک جامعه است. مدعیان در زمان فترت و خلا خود را مشروع جلوه می دهند و برای مشروعیت خود مبانی تاریخی و برای مشروعیت زدایی از طرف مقابل نیز مبانی تاریخی پیدا می کنند. بهرام دقیقاً بر این مبنا عمل می کند. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۷۳۴) ضحاک در فرهنگ ایرانی بدترین نمونه پلیدی، پدرکشی، ستم و تیرگی است. بهرام برای مشروع جلوه دادن خسرو را همانند ضحاک می داند که پدر خود را کشته بود. (همان)

مساله دیگری که به طور طبیعی در ادامه مشروعیت زدایی از خسرو باید گفته شود و بهرام نیز به زبان می آورد خلا قدرت است. اگر خسرو ازدها شده است و مانند ضحاک ناپدید شده باید کسی جای او را بگیرد. بهرام خود را شایسته شاهی می داند. اما او هیچ یک از شرایط شاهی را ندارد. نه فره ایزدی و نه هنر و اصالت و نه تایید عمومی. روی دیگر زوال در این زمانه که با فتنه بهرام پدیدار می شود و تقریباً در تمام نمونه های زوال هم وجود دارد تفرقه بین بزرگان و پهلوانان است. عده ای از بهرام حمایت می کنند و او را شایسته شاهی می دانند و عده دیگری او را حتی با ضحاک و اسکندر برابر می دانند. این تفرقه مرحله ای از دومینوی زوال است که می تواند به سرعت ابعاد زوال را بزرگتر کند.

طبیعی است که مخالفان در دوران فترت که خسرو در روم است جایی در کشور نخواهند داشت. آن ها مجبور شدند وطن را ترک کنند. مهاجرت و گریختن از وطن نیز بخشی از زوال است. کشور از بزرگان و پهلوانان خالی می شود.

نکته بسیار مهمی که در این بخش از شاهنامه درباره مساله زوال و دوام وجود دارد یاری گرفتن خسرو از قیصر روم است. خسرو با سپاه بزرگی که قیصر در اختیار او گذاشت به جنگ هموطن خود رفت و قدرت را بازپس گرفت. بر این اساس آیا می توان پذیرفت که برای حل یک مساله داخلی از نیروهای خارجی کمک گرفته شود؟ قیصر روم در اینجا به عنوان نیروی خارجی وارد عمل می شود و منافع خود را هم در نظر می گیرد و به خسرو یاری می رساند. این امر در شاهنامه مذموم دانسته نشده است. خسرو پیش از در اختیار گرفتن سپاه قیصر در نامه های متعددی که با او مبادله کرد شرط و شروطی را برای آینده تعیین کرد تا هم منافع روم و هم منافع ایران تضمین شود. به زبان امروز دیپلماسی موفق می تواند حتی یاری گرفتن از خارجی ها را نیز به امری موفق و پیشرو تبدیل کند.

اما دوران خسرو دوران زوال است. او در میدان جنگ از بهرام می گریزد و به غاری پناه می برد. در غار قدرت رویارویی تنها با بهرام را ندارد. خسرو دست به دامان خدا می شود و سروش به کمک او می آید و خسرو را از دست بهرام نجات می دهد. (همان)

با این که کمک خداوند در هر حال یار و مددکار شاهان و پهلوانان است اما کمک به خسرو پرویز در غار در حالی که رویارویی خود بهرام چوبینه را دارد بیشتر از سر ضعف اوست. خداوند به شاه ضعیف کمک می کند و او را نجات می دهد تا به دست دشمن کشته نشود. بهرام مقهور این کمک خداوندی می شود. (همان) بهرام که همبردر خود را نه خسرو که پریان می بیند بخت برگشته آخرین تلاش ها را می کند اما راهی جز گریز ندارد.

در زمان خسرو پرویز یکی از مهم ترین نمونه های زوال فرستادن یک فرد پست و فرومایه به فرمانداری ری، زادگاه بهرام، برای ویران کردن این شهر است. این نمونه دقیق و کاملی از زوال یک دولت است. ترکیبی از بی خردی و نفرت که نتیجه ای هم در ندارد. خسرو روزی در بزم جامی می بیند که نام بهرام بر آن نوشته شده است. (فردوسی؛ ۱۳۹۵: ۸۴۳)

نکته مهم این است که در این زمان بهرام به توطئه ای از جانب خسرو و ایرانیان ترور شده است. بنابراین خطری از جانب او ایران را تهدید نمی کند. اما خسرو به فکر خراب کردن زادگاه بهرام می افتد. (همان)

دستور خسرو نشانه ای از خرد ندارد. می خواهد شهری از کشور خود را ویران کند با پیلان و سپاهیان. مردم شهر را آواره کند و شهر خود را غارت کند. وزیران خسرو با این تصمیم مخالفت می کنند. اما نه با ماهیت تصمیم او بلکه با روش او. آن ها راه بهتری، از نظر خودشان که نظر بی خردی است، برای ویرانی ری دارند. وزیران معتقدند که ری شهری بزرگ است و نمی توان با پیلان و سپاهیان آن را ویران کرد. را حل گماردن فردی بی دانش و پست به مرزبانی ری است. مشخصات این فرد در ظاهر و باطن زشتی و پلیدی است. زوال آشکار دوران خسرو پرویز در این تصمیم نابخردانه اوست. مقرر می شود همه در جهان بگردند و چنین کسی را بیابند. بالاخره این مرد یافته می شود. مرد پست را نزد خسرو می آورند. پرسش های ضحاک از آن مرد بسیار عجیب و تاسف بار و نشانه زوال است. زوال آشکار در این است که مرد پست زشتی و پلیدی رفتار خود را پنهان نمی کند. هر چه پلیدی در جهان است در تن و جان اوست و او آن پلیدی ها را آشکارا بر زبان می آورد. مرد پست به مرزبانی ری می رود. نه خداوند را می شناسد و ترس و

شرمی از خدا دارد و نه از بندگان خدا ترس و واهمه دارد. کارهای او همه بلاهت و حماقت است. تدبیر مرد پست و به طریق اولی تدبیر خسرو پرویز این است که ناودان‌ها را بکنند و گربه‌ها را بکشند. (همان)

ری دچار ویرانی می‌شود. این تصمیم خسرو پرویز را می‌توان بی‌خردانه‌ترین تصمیم شاهان شاهنامه دانست که دقیقاً منطبق بر نظریه‌های زوال است و کشور را دچار ویرانی و خشونت و تبعات سهمگین آن می‌کند. بی‌خردی و زوال محدود به دوران خسرو پرویز نیست. فرزند او قباد (شیروی) از نظر ستاره‌شناسان طالع شومی خواهد داشت. سلسله زوال ادامه خواهد داشت و تا حمله عرب‌ها به ایران تداوم خواهد داشت. مساله مهم دیگر این است که خسرو پرویز با وجود اینکه از زوال خبر دارد کاری برای جلوگیری از آن نمی‌کند بلکه بر خطاهای خود تاکید می‌کند و روز به روز بیشتر به سوی زوال پیش می‌رود.

در سال سی و چهارم سلطنت خسرو کسانی را به روم و هند و چین و شهرهای مختلف ایران می‌فرستد و سه هزار استادکار جمع می‌کند. از میان آن‌ها صد نفر را انتخاب می‌کند و سپس از میان آن‌ها سه نفر را انتخاب می‌کند. یکی از آن‌ها رومی و دو نفر دیگر ایرانی بودند. این سه نفر را به ساختن بنایی مامور می‌کند. تا اینجا عمل خسرو خردمندانه است. طراحی بنا صورت می‌گیرد و کار ساخت آن آغاز می‌شود. اما خسرو که رو به زوال دارد حتی در کار بناها هم دخالت می‌کند. بنا می‌گوید چهل روز باید صبر کرد تا دیوار نشست کند سپس طاق را بزنیم. اما خسرو می‌گوید همین حالا شروع به کار کنید و طاق را بزنید. نظر خسرو این است که نباید زمان را از دست داد. مهندسان که از کار خود آگاه هستند و می‌دانند که اگر پیش از نشست دیوار طاق بر آن بزنند بنا ویران خواهد شد مجبور به فرار می‌شوند. خسرو بر تصمیم خود مصر است و از دیگر معماران و بناها می‌خواهد که کار بنا را تمام کنند اما کسی نمی‌پذیرد و همه فرار می‌کنند. در نهایت بنا نیمه‌کاره می‌ماند و چهار سال بعد همان بنای نخستین بازمی‌گردد و به خسرو نشان می‌دهد که دیوار چه مقدار نشست کرده است. (دبیرسایقی؛ ۱۳۹۳: ۶۵۷) از این تصمیم به ظاهر کوچک می‌شود میزان عقلانیت در حکومت خسرو پرویز را مشخص کرد.

خسرو در پایان حکومت خود دچار بیداد شد. از مردم خود غارت می‌کرد و باعث ویرانی کشور می‌شد. افراد مامور از طرف خسرو که به اطراف کشور گسیل می‌شدند افراد ناکارآمد و زبونی بودند و به مردم ستم روا می‌داشتند و از کاردانی نیز بی‌بهره بودند. در نهایت مردم بر علیه خسرو پرویز شوریدند و پسر او را به جانشینی بر تخت نشانند.

پایان شاهنامه و زال دولت ساسانی

در دوران پادشاهی یزدگرد سعدوقاص سردار سپاه عمر بن خطاب به ایران لشکر کشید. در نامه رستم هرمزد، سپهبد ایران، به برادرش شکست سپاه ایران پیش بینی می‌شود. (همان)

ادامه نامه رستم هرمزد دقیقاً یک نظریه زوال است. برابر شدن تخت و منبر و تباه شدن تلاش‌های ایرانیان در ساختن فرهنگ و تمدن و فروپاشی ارزش‌های پیشین که همه انسانی بودند و جایگزین شدن ارزش‌های غیرانسانی و دزدی و جهل و قتل به جای آن ارزش‌ها را پیش بینی می‌کند.

چو با تخت منبر برابر کنند / همه نام بوبکر و عمر کنند

تبه گردد این رنجهای دراز / نشیبی درازست پیش فراز

نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر / ز اختر همه تازیان راست بهر (همان)

در اینجا به از میان رفتن تشریفات و آیین ها اشاره می کند. ایران به مثابه یک تمدن بزرگ دارای آیین ها و شیوه های رفتاری منحصر به فردی بود که در آن بزرگی و شکوه یک دولت بزرگ دیده می شد. اما اکنون همه آن ها در حال نابودی است. از این مهم تر دادگری و حقوق انسانی از میان می رود. یکی تلاش می کند اما دیگری نتیجه تلاش او را می خورد. به عبارت دیگر جامعه از نظم درونی خود خارج می شود.

نامه رستم فرخ زاد

فردوسی در قالب نامه رسم هرمزد تصویر بسیار دقیقی از جامعه را پیش بینی می کند. بدتر شدن نهان از آشکار در واقع غلبه ریاکاری و دورویی است و جامعه را از درون متلاشی می کند. نتیجه این نفاق این است که حتی ارزش های خانوادگی نیز پایدار نمی ماند و پدر و پسر خود را رویارویی هم می بینند.

بداندیش گردد پدر بر پسر / پسر بر پدر هم چنین چاره گر

شود بنده بی هنر شهریار / نژاد و بزرگی نیاید به کار

به گیتی کسی رانماند وفا / روان و زبانها شود پر جفا

از ایران وز ترک وز تازیان / نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود / سخنها به کردار بازی بود

همه گنجها زیر دامن نهند / بمیرند و کوشش به دشمن دهند

....نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام / همه چاره ورزش و ساز دام

پدر با پسر کین سیم آورد / خورش کشک و پوشش گلیم آورد

زیان کسان از پی سود خویش / بجویند و دین اندر آرند پیش

....بریزند خون از پی خواسته / شود روزگار مهان کاسته (همان)

مساله مهم در تبیین اجتماعی و سیاسی این بیت ها این است که درد جامعه در حال زوال ساسانی به درستی تشخیص داده شده است اما هیچ راه حل و درمانی برای آن وجود ندارد. همه از جمله شاه می دانند که در سراسیمگی قرار گرفته اند اما هیچ کس نمی داند که چه باید بکند. به عبارت بهتر نظریه زوال در شاهنامه روشن می کند که جوامع نمی توانند هر زمان که بخواهند خود را از سراسیمگی نجات بدهند و به سوی بالا و پیروی حرکت کنند. زوال حرکتی تشدید شونده است و اگر در همان مراحل اولیه جلوی حرکت آن گرفته نشود به کوه بهمنی تبدیل خواهد شد که

ممانعت از آن امکان پذیر نخواهد بود. اگر در زمان خسرو پرویز چاره ای برای زوال اندیشیده می شد حرکت جامعه به سوی نابودی اتفاق نمی افتاد اما پس از آن کاری از کسی ساخته نبود.

بررسی های این تحقیق نشان می دهد که در اندیشه فردوسی به عنوان نماد و نمود اندیشه ایرانی دادگری عامل تداوم دولت ها و بیداد عامل زوال و فروپاشی است. در یک بررسی مقایسه ای معلوم شد که اندیشه جان راولز نیز مبتنی بر اهمیت عدالت است و عدالت به مثابه انصاف ضامن تداوم حکومت ها و بی عدالتی باعث سقوط آن هاست. بنابراین هر دولتی برای تداوم باید عادلانه رفتار کند و هر چه بی عدالتی در یک جامعه متاثر از سیاست های رسمی بیشتر باشد زوال آن جامعه سریع تر خواهد بود. در اندیشه ایرانی این اصل مهم مورد توجه قرار گرفت که وقتی جامعه ای دچار بیداد می شود نه فقط عدالت قضایی و توزیعی آن دچار مساله و خدشه می شود بلکه آن جامعه به طور کامل از مسیر راستی و اهورامزدا خارج می شود.

در اندیشه ایرانی نمادهایی که در این تحقیق بیان شد عوامل زوال است و در اندیشه روالز ناپایداری و تنش های اجتماعی ناشی از فقدان عدالت و آزادی مستتر در آن.

بیداد به طور کامل جامعه را دچار تنش و فرسایش می کند و تمام مقوم های آن را سست می کند و یا از بین می برد. بنابراین جامعه به سوی زوال حرکت می کند. خرد که اساس داد است را می توان مترادف عقلانیت مدرن هم دانست.

یافته این مقاله این است که در اندیشه ایرانی که نماد آن شاهنامه فردوسی است در برابر زوال ناشی از بیدادگری هیچ مانعی وجود ندارد. به عبارت دیگر آن چه از شاهنامه فردوسی برداشت می شود این است که دادگری جانشینی ندارد. نه قدرت نظامی و سلاح ها (در ضحاک) یا تلاش برای جبران (در کشتن ایرج) نمی تواند آثار رو به زوال برنده را خنثی کند. از این منظر در اندیشه عدالت روالز نیز عدالت که خود با آزادی پیوند دارد جانشینی ندارد و نمی توان آن را با مولفه های دیگر اجتماعی و سیاسی جبران کرد. با این تحلیل این نتیجه حاصل می شود که چه در اسطوره ها و افسانه های کهن و چه در نظریه های منسجم و عمیق فلسفه سیاسی در قرن بیستم عدالت مولفه تداوم و بقای دولت ها و در یک افق وسیع تر تمدن ها و بی عدالتی مولفه زوال و سقوط دولت ها و تمدن هاست.

مساله عدالت در ایران پس از انقلاب مشروطه

اساس این تحقیق بر این مساله استوار بود که سهم عدالت و عدالت خواهی را در تحولات سیاسی پس از انقلاب مشروطه بررسی کنیم و برای گسترش دید نظری و عمق مفهومی تحقیق از دو سوی اندیشه شرقی و غربی یعنی فردوسی و راولز بهره بردیم.

سوال اول درباره عدالت خواهی جنبش مشروطه این است که آیا این جریان بزرگ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نسبتی با عدالت داشت یا خیر؟

عدالت مطابق آنچه در تاریخ مشروطه ایران آمده است اساس این جنبش اجتماعی و سیاسی بود. مشروطه خواهان عدالت و عدالت خانه را اساس خواسته های خود قرار داده بودند و در این راه تلاش می کردند. در صورتی که مساله

اصلی جنبش مشروطه عدالت بوده باشد سوال دوم این است که آیا عدالت در عمل و نظر محقق شد و عدالت خواهان به رضایت نسبی از کنش‌های سیاسی خود رسیدند؟ با جمع بندی نظریات اندیشمندان و مورخین به نظر می‌رسد میزان تحقق یافته عدالت، از نظر آن‌ها، کم‌تر از میزان آرمانی آن بوده است. این امر به طور مستقیم به تلاش‌های مضاعف برای عدالت و یا سرخوردگی از حصول آن ختم می‌شود. بنابراین سوال سوم این است که در ایران عدالت خواهی به تلاشی مستمر و فزاینده تبدیل شده است و یا به سرخوردگی و انفعال منجر شده است؟

این سه سوال را با توجه به مبانی نظری که از یافته‌های این تحقیق به دست آورده ایم به عنوان نتیجه‌گیری کاربردی مطرح می‌کنیم.

در پاسخ به سوال نخست می‌توان مطرح کرد که اندیشه عدالت در ایران متأثر از آموزه‌های زرتشتی و اسلامی و متون کلاسیک ادبیات فارسی همواره وجود داشته و بی‌عدالتی بی‌تردید منکر و ضد ارزش تلقی می‌شد. در این خصوص سهم شاهنامه فردوسی به عنوان یکی از مهم‌ترین کتاب‌های کلاسیک ادبیات فارسی بسیار زیاد است. در بخش غربی این تاثیرگذاری می‌توان به نظریه‌های سیاسی جدید پیش یا همزمان با مشروطه اشاره کرد که از طریق روشنفکران و فعالان سیاسی از طریق استانبول یا قفقاز به ایران وارد می‌شد. بنابراین ترویج شاهنامه در شکل‌های مختلف هنری و فرهنگی و تدریس جدی آن در مقاطع مختلف تحصیلی می‌تواند در عدالت خواهی ایرانیان نقش بارزی داشته باشد. همچنین ترجمه و تحقیق درباره نظریات غربی نیز می‌تواند به گسترش فهم از عدالت بینجامد که در این تحقیق نظریه عدالت راولز به عنوان یک نظریه برجسته پیشنهاد و بررسی شد.

در پاسخ به پرسش دوم که درباره چگونگی تحقق عدالت و میزان تحقق آن است و با فرض تحقق اندک عدالت به نسبت انتظارات می‌توان گفت یکی از دلایل اصلی، صرفنظر از ساختارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، سستی زیرساخت‌های نظری عدالت خواهی بود. این سستی هم در تنظیم انتظارات و هم در فرایند تحقق عدالت موثر بود. با پذیرش این فرض می‌توان گفت که ترویج و تدریس متون کهن و نیز نظریات علمی غربی همان گونه که به ترغیب مردمان به عدالت موثر است در تحقق عدالت نیز موثر است.

در پاسخ به سوال سوم نیز می‌توان با در نظر گرفتن پاسخ‌هایی که به سوال‌های اول و دوم داده شد بیان کرد که به نظر می‌رسد که در ایران پس از جنبش مشروطه میزان سرخوردگی از عدم تحقق عدالت و افسردگی اجتماعی بیشتر از تلاش مجدد و مداوم بوده است. برای بهبود این وضعیت می‌توان به آموزه‌های عدالت خواهانه در متون مختلف توجه کرد. تعمق در متون عدالت خواهانه و عدالت پژوهانه این امر را نشان می‌دهد که عدالت فرایندی تدریجی و دیرپاب و فرار است. بنابراین تاکید بر این متون و تحقیقات عمیق‌تر در آموزه‌های آنان نشان می‌دهد که عدالت به آسانی به دست نمی‌آید اما به آسانی از میان می‌رود.

در نهایت ترویج و تدریس و تحقیق متون عدالت خواه به عنوان یک راه حل فرهنگی در کنار راه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی قرار می‌گیرد و بر اساس یافته‌های این تحقیق می‌تواند در تحقق عدالت مفید باشد.

- آرون، ریمون (۱۳۸۲) مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، چاپ ششم، ترجمه باقرپرهام، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۶) نیم پخته ترنج، تهران: انتشارات سخن.
- اباذری، یوسف (۱۳۷۷) خرد جامعه شناسی، تهران: انتشارات طرح نو.
- ادیب برومند، عبدالعلی (۱۳۸۰) به پیشگاه فردوسی، تهران: انتشارات شبابویز.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۱) زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تحلیلی از شخصیت هفت پهلوان، تهران: انتشارات ابن سینا.
- براین مگی، (۱۳۷۴) مردان اندیشه، پدید آورندگان فلسفه معاصر، ترجمه: عزت الله فولادوند، تهران: انتشارات طرح نو.
- پرهام، باقر (۱۳۷۶) با نگاه فردوسی مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، تهران: نشر مرکز.
- جوانشیر، فرج الله (۱۳۵۹) حماسه داد، بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه، تهران: انتشارات حزب توده.
- حکیمی، محمود و حسن تبار، کریم (۱۳۷۶) جهان بینی و حکمت فردوسی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۹) درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: انتشارات توس.
- حنیف، محمد (۱۳۹۰) قابلیت های نمایشی شاهنامه، تهران: انتشارات سروش.
- خالقی مطلق، جلال الدین (۱۳۹۰) گل رنج های کهن، به کوشش علی دهباشی، برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی، تهران: نشر مرکز.
- خجسته کیا (۱۳۹۰) آفرین سیاوش، تهران: نشر مرکز.
- دمزیل، ژرژ (۱۳۸۴) بررسی کاوس در اساطیر هند و ایرانی، تهران: انتشارات قسه.
- دوست خواه، جلیل (۱۳۸۴) شناخت فردوسی و شاهنامه، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- راولز، جان (۱۳۹۶) نظریه عدالت، ترجمه مرتضی نوری، تهران: نشر مرکز.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۱) نامور نامه، درباره فردوسی و شاهنامه، تهران: انتشارات سخن.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۹۰) از رنگ گل تا رنج خار، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- سیرجانی، سعیدی علی اکبر (۱۳۹۰) بیچاره اسفندیار، تهران: انتشارات پیکان.

سیرجانی، سعیدی علی اکبر (۱۳۹۱) ضحاک ماردوش، تهران: انتشارات پیکان.

کرمی، محمد (۱۳۸۷) حماسه حماسه ها، تهران: موسسه انتشارات ویسمن.

کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۱) فرزند ایران، تهران: انتشارات معین.

کیوان، آذر (۱۳۶۷) کیخسرو و اسفندیار، دبستان مذاهب، با یادداشت های رحیم رضا زاده ملک، تهران: کتابخانه طهوری.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۵) شاهنامه، به تصحیح سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.

فضل الله، رضا (۱۳۳۸) پژوهشی در اندیشه های فردوسی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

فضل الله، رضا (۱۳۳۹) نگاهی به شاهنامه، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

مختاری، محمد (۱۳۷۹) حماسه در راز و رمزملی، چاپ دوم، تهران: انتشارات توس.

مختاریان، بهار (۱۳۹۲) درآمدی بر ساختار اسطوره ای شاهنامه، چاپ دوم، تهران: آگه.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۹۱) فردوسی و شاهنامه، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس.

مسکوب، شاهرخ (۱۳۹۳) شاهنامه در دو بازخوانی، ویراسته مهتری بهفر، تهران: نشر نو.

موحد، محمدعلی (۱۳۸۲) در هوای حق و عدالت، تهران: نشر کارنامه.

مینوی، مجتبی (۱۳۸۶) فردوسی و شعر او، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس.

نولدکه، تئودور (۱۳۷۳) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: موسسه انتشارات نگاه.

واحد دوست، مهوش (۱۳۸۹) نهادینه های اساطیری در شاهنامه، تهران: سروش.

هیلن، رابرت (۱۳۸۸) زبان تصویری شاهنامه، ترجمه سید داود طبائی، تهران: فرهنگستان هنر.

اخوان کاظمی، مسعود و سارا ویسی (۱۳۹۰) جان رالز و عدالت بین المللی، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره: زمستان، دوره ۷، شماره ۱ (۲۵)

اطهری، سید حسین و نعیمه اسدی پور (۱۳۹۲) بازنمایی انگاره های فلسفه اخلاق کانتی در اندیشه سیاسی «جان رالز»، پژوهش سیاست نظری (پژوهش علوم سیاسی)، پاییز و زمستان، دوره جدید، شماره ۱۴.

توانا، محمد علی (۱۳۸۹) نظریه عدالت سیاسی جان رالز: راه حلی برای معمای دو وجهی آزادی و برابری، پژوهش سیاست نظری (پژوهش علوم سیاسی)، تابستان و پاییز، دوره -، شماره ۸.

دیرباز، عسگرو هژیر مهری (۱۳۸۹) نسبت نظریه عدالت جان رالز با فلسفه اخلاق کانت و فلسفه حق هگل، الهیات تطبیقی، زمستان، دوره ۱، شماره ۴.

طاهری، محمد و علی اسمند (۱۳۹۵) چگونگی انعکاس «دادگری و آزمندی» پادشاهان در شاهنامه و تحلیل سبکی آنها، سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، شماره: پاییز، دوره ۹، شماره ۳ (پی در پی ۳۳)

غرایان زندی، داوود (۱۳۸۱) نظریه عدالت به مثابه انصاف جان رالز: نظریه ای جهان شمول یا لیبرالی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، بهمن و اسفند ۱۳۸۱، شماره ۱۸۵ و ۱۸۶.

قربانی، داود و دیگران، (۱۳۹۸) تحلیل عدالت جغرافیایی در نظام بین الملل پس از جنگ سرد بر اساس نظریه جان رالز، نگرش های نو در جغرافیای انسانی (جغرافیای انسانی)، پاییز، دوره ۱۱، شماره ۴.

نصیری، قدیر (۱۳۸۲) عدالت به مثابه انصاف، فصلنامه مطالعات راهبردی، بهار، شماره ۱۹، ص ۴۸.

نیکویی، مجید (۱۳۹۱) رویکردی انتقادی به حقوق بشر بین الملل در پرتو نظریه عدالت جهانی جان رالز، حقوقی دادگستری، پاییز ۱۳۹۱، دوره ۷۶، شماره ۷۹.

Rawls, John (2003) A Theory of Justice, Sixth printing, Harvard University Press.